

تصویر و جایگاه زن در داستانهای عامیانه غربی

ونکوور - کانادا فرشته ولی مراد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

طرفه و برای خود چیزی نخواستن معنی می‌شود. زنی که این گونه نیست، شیطانی است در قالب زن. زن اگر هدف و خواسته‌ای داشته باشد و برای رسیدن به آن چه می‌خواهد نقشه و طرح داشته باشد، درباره آن حرف بزند، تلاش، مبارزه و مدیریت کند خود شیطان است.

زن مقبول چگونه است؟

در داستانهای عامیانه غرب، زن خوب به عنوان زن (و نه یک دختر) مرده است و تصویر او را در چهره دختر خویش می‌توان دید. مادران سیندرلا، سفید برفی، زیبای داستان زشت و زیبا، نمونه زنان ایده‌آل هستند که مرده‌اند.

حضور این دختران را هم تا زمانی که هنوز باکره هستند می‌توان به عنوان موجودات قابل هویت دید. بعد از ازدواج، با اینکه این دخترها هنوز در داستان ظاهراً وجود دارند ولی دیگر محو و بی‌رنگ هستند.

سیندرلا و زیبا در داستان «زشت و زیبا» در اوج

«شنل قرمزی» یا «داستان مادر بزرگ»، «هنسل و گرتل»، «ریش آبی»، «رامپل استیل پوست» و «کاهو» از کتاب Tales Folk Fairy مورد بررسی قرار گرفته‌اند. هرچند این داستانها مربوط به قرنهای گذشته هستند، ولی امروزه به دلیل تولیدات سینمایی‌ای که عمدتاً توسط کمپانی والت دیزنی، انجام می‌گیرد، کمتر کودکی را می‌توان یافت که با قهرمانان این داستانها «همذات پنداری» نکرده و خود را به جای آنها نگذاشته باشد. یکی از موارد قابل توجه در این داستانها تصویر و جایگاه زن در آنها است.

زنان در داستانهای عامیانه غرب هرگونه که باشند اعم از خوب و مقبول یا عفیفانه اهریمنی، در اینکه یک شیئی جنسی هستند با هم تفاوتی ندارند. وجود زن برای بهره‌برداری جنسی مردان است و به‌طور مستقل انسانی دارای عقل و اختیار نیست پس کاری هم که بر مبنای اندیشه، تدبیر، فهم و عقل باشد از او دیده نمی‌شود.

زن مقبول، زنی است که در خدمت کردن یک

«داستانهای عامیانه» قصه پریان - Fairy tales - یا «داستانهای مردمی» - Folktales - همانهایی هستند که طی قرن‌ها سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌اند و در میان هر قومی برای اکثریت مردم شناخته شده‌اند. این داستانها به همه جا سر می‌زنند و تعلق به سرزمین خاصی ندارند، ولی در میان هر جمعی که وارد شده‌اند رنگ فرهنگ و ارزشهای خاص مردم همان دیار را به خود گرفته‌اند. داستانهای عامیانه، از زندگی مردم برگرفته شده و در قالب افسانه بیانگر واقعیتها، توقعات، ارزشها و عقاید رایج در میان مردم عادی هستند. داستانهای «بیز زنگوله‌پا»، «سرما و خانه ننه پیرزن»، ماجرای خاله سوسکه و آقا موشه» و «کنو قلعه زن» نمونه‌هایی از این دست داستانها در میان ایرانیان هستند.

نوشتار حاضر بر آن است که تعدادی از داستانهای شناخت شده در غرب را که «قصه پریان» نام دارند بررسی کند. ده داستان «سیندرلا»، «زیبای خفته»، «سفید برفی»، «زیبا و زشت»، «شاه قورباغه»،

بخشدنگی هستند. آنها تا قبل از ازدواج در مقابل بدبهای بی شمار مادر و خواهرخوانده‌های خود جز خوبی نمی‌کنند. این دو قهرمان بدون اینکه کسی خواهشی بر بخشش از آنها داشته باشد بدبها را بخشیده‌اند. در پایان هر دو داستان بعد از ازدواج این دو دختر، طرحی برای تنبیه سخت زنهای بد و نامهربان داستان ریخته می‌شود. این جا است که دیگر سیندرلا و زیبا حرفی برای گفتن ندارد. پرنده‌ها و پری‌ها که بنا به خواست سیندرلا هر چه او می‌خواهد برای او می‌کنند، در پایان داستان با خواهرخوانده‌های او در نهایت درجه سختی می‌کنند و چشم آنها را درمی‌آورند. آنجا دیگر نشانی از سیندرلای مهربان نیست، همینطور است در مورد زیبا که خواهرهای او به دستور همسرش تنبیه می‌شوند؛ ولی دیگر نشانی از هویت مهربان زیبا دیده نمی‌شود. بعد از ازدواج فقط سکوت است که از این دخترهای قهرمان به جا می‌ماند. گویی از دید این داستانها توانایی جنسی زن همان شیطانیت او است که به مرحله ظهور می‌رسد. چون زن توانایی جنسی دارد پس یک شیطان است؛ از این رو است که فقط تا قبل از بلوغ می‌توان او را پاک نشان داد.

بعد از بلوغ، یک انسان مونث با فعال شدن جنسیت خود می‌تواند یک شیطان باشد. او یک شیطان بالقوه است که در میان مردان که تصویر خدا بر زمین (بر مبنای عقیده رایج مذهبی مغرب زمین، کتاب‌های عهد عتیق و جدید) هستند راه می‌رود. زن حضور دارد تا مرد را به خصوص از لحاظ برآورد نیاز جنسی شاد و راضی کند، برای او فرزند به دنیا بیاورد و این گونه است که زن با گم و محو کردن خود که همان شیطانی او است و با خدمت کردن مفید واقع می‌شود.

او زنی است که خودش تمایل به گرفتن هیچگونه تصمیمی ندارد. نه تنها توانایی داشتن طرح، برنامه و نقشه‌ای را از خود نشان نمی‌دهد، بلکه توانایی گرفتن تصمیم و ارائه نظری هم از او دیده نمی‌شود. اگر در مقام تصمیم‌گیری قرار بگیرد جز خرابی به بار نمی‌آورد. مثل «سفید برفی» که از سادگی و ترحم بر نامادری، دشمن را به درون خانه راه می‌دهد و با این کار خود را به خطر می‌اندازد. سه بار در داستان تصمیم می‌گیرد و هر سه بار است که خود را به خطر می‌اندازد و به خواننده نشان می‌دهد که درست‌ترین راه چاره همان است که چنین فرصتی به او داده نشود.

زن خوب به قدری در ندیدن و نخواستن و گم کردن خود به پیش‌رفته که نادینی شده است. شاید بتوان گفت به همین دلیل است که در داستان حضور فیزیکی هم ندارد. آیا مردن مادران این دختران قهرمان در این داستانها که خود به عنوان زنان شایسته مقبول بوده‌اند، یک مرگ نمادین نیست؟

زیبا هفت خفته در میان داستانهای مورد بررسی است که بعد از ازدواج زنده است. او زنده‌ای است که جز خاصیت جنسی و زایمان که در این رابطه ضروری است، خاصیت دیگری ندارد. او زندگی را در هیأت مرده بودن قبل از ازدواج و بعد از آوردن شدن به مرحله بلوغ تمرین کرده است. از این رو است که نه تنها برای زوی زنده نگه‌داشتن او مانعی ندارد بلکه او نمونه خوبی برای نشان دادن

الگوی یک زن خوب است. او در به نمایش گذاشتن زنده‌ای که می‌تواند «مرده» زندگی کند، تواناترین است. چرا که تجربه‌دارترین است. وقتی شوهر زیبایی خفته، که به عنوان همسر شاه رسماً ملکه اعلام شده می‌خواهد شهر را ترک کند و به جنگ برود، کشور و همه کارها را به مادر خود که ملکه سابق است می‌سپارد. او نه خودش خواستار به دست گرفتن قدرت تصمیم‌گیری و اجرایی و اداره امور است و نه مرد خوب او، این کار را از او می‌خواهد. این کار، کار مردان است که خوبهانشان خوب عمل می‌کنند و بدباشان بد. ولی زنها اگر وارد این امر شوند جز اهریمن نیستند. این نوع کارها، کار زنان شیطانی است. همان طور که می‌بینیم مادر شاه که قدرت را به دست می‌گیرد کاری جز این که بر مبنای میل خودش و فطرت دیوی و اهریمنی‌اش انجام دهد نمی‌کند. در این داستانها مرد قهرمان، توانایی‌ها و خوبی‌های خودش را در تمامی وادی‌ها به نمایش می‌گذارد. او مثل زنان این داستانها با ذات اهریمنی معرفی نمی‌شود. یک مرد اگر بدی کند فقط خطا کرده است؛ که حتی بعد از مرگش هم قابل جبران است (شاهزاده خوشحال)، ولی بدی‌های زنان نشان از ذات و فطرت شیطانی دارد.

خواننده «ریش آبی» را می‌بیند که چه مرد خوب و مهربانی است، همه خوبی‌ها و وسایل رفاه را برای زنش فراهم می‌کند و احترام او را دارد. اگر او این گونه خشم می‌گیرد این زن است که او را تا به این مرحله کشانده است. در داستان «کاهو» این زن است که شوهر را به دزدی وامی‌دارد و در «رامپل استیل پوست» مرد به خاطر دخترش است که دروغ می‌گوید. اگر از او تعریف می‌کند و او را به شاه می‌فروشد به خاطر خوشبختی خود دختر است.

در مقایسه با مردان، دو نکته در ارتباط با زنان روشن است؛ یکی اینکه اگر زنی بدی می‌کند این بدی «خود» او است که عفریته است و ذات اهریمنی او است که این کار از آن صادر می‌شود. مردی بدی می‌کند فقط خطا کرده است. این که یک زن خوب در زندگی خود را به مردان زندگی می‌دهد و مردان خود را در همسایه‌ها بد می‌کارند.

زن ابداً در خدمت یک طرفه

در تمام داستانهای مورد بررسی این جنبه دیده می‌شود که زن برای مردان و خواهرخوانده‌ها و دشمنان خود هیچگونه خدمتی ندارد. این جنبه از آن جهت است که این داستانها در مقامی نوشته شده‌اند که در آن زمان، مردان به عنوان قهرمانان و زنان به عنوان زنان در خدمت یک طرفه می‌نگاشته‌اند. این جنبه از آن جهت است که در این زمان، مردان به عنوان قهرمانان و زنان به عنوان زنان در خدمت یک طرفه می‌نگاشته‌اند. این جنبه از آن جهت است که در این زمان، مردان به عنوان قهرمانان و زنان به عنوان زنان در خدمت یک طرفه می‌نگاشته‌اند.

سیندرلا به مادر و خواهرخوانده‌های خود خدمت می‌کند. برای یک زن، دوست و دشمن معنی ندارد. او همان است و همان می‌کند که با آن کار در خدمت کسی است که باید باشد. اگر بنا باشد که میاری باشد، میار همان خواست و دل شوهر است که باید شاد و راضی باشد. برای دختری که هنوز شوهرش مشخص نشده این پدر است که محور همه تلاشهای او است. پدر در اولین درجه و مقام عزیز بودن است، مانند دنیای زیبا و گرتل. تلاش گرتل این است که با برادر به نزد پدر بیایند و او را از نگرانی درآورند. در صورتی که در داستان این سوال جله‌گر نمی‌شود که این پدر مهربان چطور راضی به رها کردن بچه‌های کوچک خود در آن جنگل پروحشت می‌شود؟

زیبا هم در داستان «زشت و زیبا» این نکته را به نمایش می‌گذارد. چه وقتی که در خانه پدر است و چه وقتی که به قصد نجات پدر به خانه زشت رفته و به او هدیه شده. آن جا هم با تمام وجود باید که در خدمت مرد آن خانه باشد. هرگونه که او بخواهد، مردی که شوهر او خواهد بود.

در این داستانها خواننده می‌داند که پدر همسایه‌ها را دوست دارد، ولی در فرزانهایی که در حمایت و پشتیبانی پدر است نه تنها تامل نمی‌کند، بلکه در بعضی داستانها حتی با او رویه رو می‌شود (دختر کوه). حمایت پدر را ندارد و به این که پدرش را دوست دارد. این که پدرش را دوست دارد، این که پدرش را دوست دارد.

در این داستانها خواننده می‌داند که پدر همسایه‌ها را دوست دارد، ولی در فرزانهایی که در حمایت و پشتیبانی پدر است نه تنها تامل نمی‌کند، بلکه در بعضی داستانها حتی با او رویه رو می‌شود (دختر کوه). حمایت پدر را ندارد و به این که پدرش را دوست دارد. این که پدرش را دوست دارد، این که پدرش را دوست دارد.

در حالی که مردان برای خود هدفی دارند و برای رسیدن به آن هدف است که تکاپو کرده و وارد عمل می‌شوند.

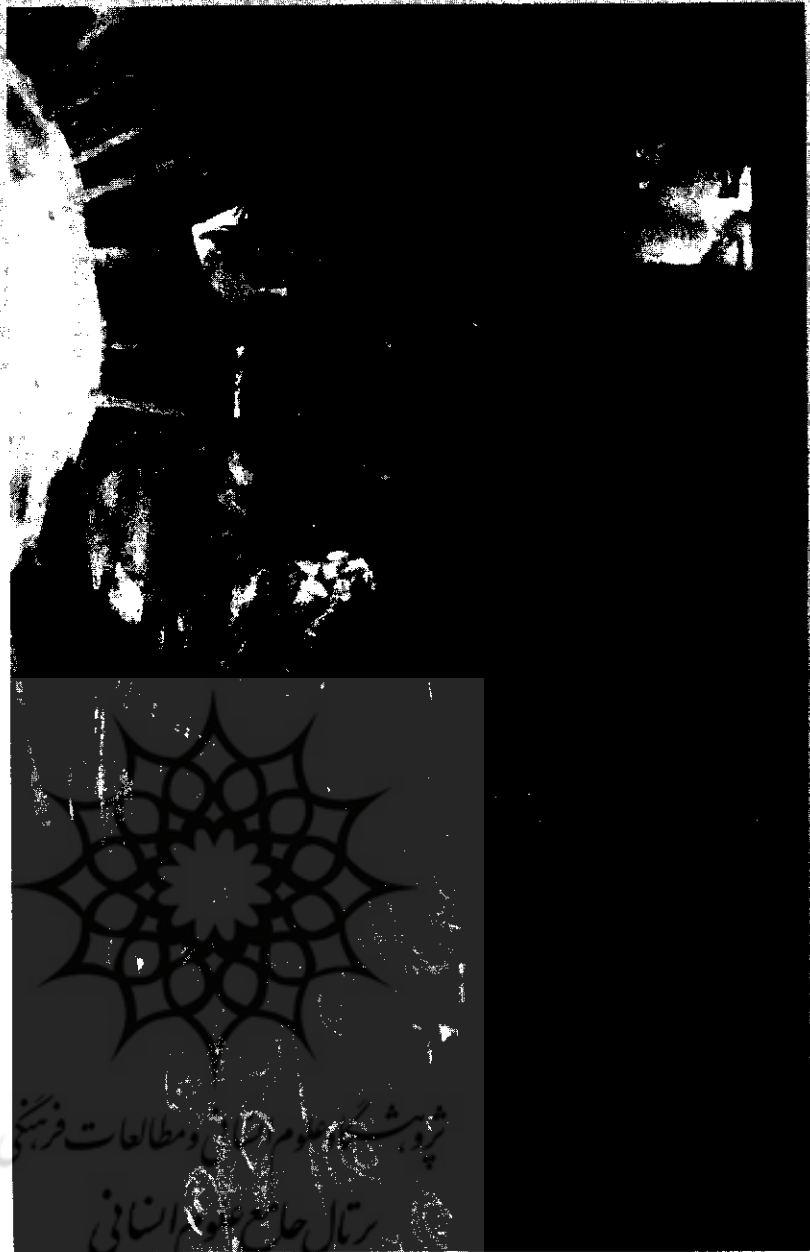
زن در این داستانها نه تنها به صفت اخلاقی دیگری مزین نیست بلکه سمبل و نماد پیمان شکنی است. نه فقط زانی که به صورت عفریته تصویر شده‌اند، بلکه آنها که قهرمانان این داستانها هم هستند دروغ می‌گویند و پیمان می‌شکنند. در «شاه خورباغه» دختر به دروغ قول می‌دهد و زیر حرف خودش می‌زند. زیبا با اینکه به زشت قول داده است که سر موقع برمی‌گردد به عهدش وفا نمی‌کند. این شکستن میثاق توسط او جان شاهزاده جوان را به خطر می‌اندازد.

این فداکاری هم این گونه تصویر نشده که نشان از عظمت روحی زن باشد. مراقبت از کودک کاری است که هر حیوانی در مقام مادر از فرزندش می‌کند. اگر این کار زن نشان از بزرگی اخلاق و عظمت روحی او بود با کار غیر اخلاقی یا کاری که نشان از ضعف روحی باشد همراه نمی‌شد. در داستان «راهیل استیل پوست» است که زن به خاطر فرزندش قولش را فراموش می‌کند. حتی درس دادن از اخلاق و سفارش بر آن هم در این داستانها در حیطه زن نیست. این کار به عنوان یک فضیلت در توان مرد است، کما این که در «شاهزاده خورباغه» هم این پدر است که به دخترش که خلف وعده کرده درس عملی اخلاق می‌دهد. زن خوب در برآوردن نیازها و کارهای یک خانه محو و محدود است. او محدود است به همان شخصی که برای او اهمیت دارد، در خدمت و محبت کردن به او خلاصه شده و با او زندگی می‌کند. یک زن خوب در مرد خود و کودکان و خانواده خود محدود است و حضور و نقش و مسئولیتی فرای آنها ندارد.

یک زن خوب خودش را در دنیای کوچک خانه خود در میان وسایل خانه و برگ و گیاه خانه حبس می‌خواهد. او نه چیز دیگری می‌خواهد و نه به آن نیاز دارد که بخواند و نه به دنبال آن است. او از همه این گونه بودنها و از این برای خود نخواستنها شاد است. این خانه، یک پری خوش قلب دارد. این خود او است که نقش یک فرشته، فرشته‌ای که به فکر مشکلات همه هست جز مشکل خودش و به همه ارزش و احترام می‌گذارد جز خودش، در آن ظاهر می‌شود. آن خانه یک شاه دارد که مرد خانه است، چون این زن، خوب است، آن شاه هم نسبت به او مهربان است.

اگر یک زن در رأس خانه در مقام تصمیم‌گیری نشسته باشد، همان اهریمن است در قالب انسان. به هر حال هر کدام در مقام تصمیم‌گیری نشسته باشند، یک مرد خوب یا یک زن اهریمن دلیل نمی‌شود که این دختر خود را در خواست دیگران گم نکند. او جایگاه خودش را می‌داند همان طور که سیندرلا و زیبا در خانه پدر موقعیت و جایگاه خود را می‌دانند.

زن اگر در نهایت درجه مهربانی و از خودگذشتگی قرار گرفت تا جایی که دیگر خودش را ندید و جز برای دیگری چیزی نخواست می‌تواند زشت‌ترین درنده را هم به مهربان‌ترین و زیباترین تبدیل کند. زیبا به خاطر دل زشت در بالاترین درجه ندیدن خود، به همسری زشت دل می‌دهد و در این هنگام



در خانه پدر است و خواه زمانی که در خانه زشت است یک دست و نیروی غیبی حامی او است. این نیرو همه چیز را طوری پیش می‌برد که زیبا به بهترینها می‌رسد. این کمک غیبی همه جا در خدمت به او آماده است، حتی برای رسیدن به خوشی‌هایی که خود زیبا هم به آنها فکر نکرده. در بررسی داستانها دو نکته جای تمرکز بیشتر دارد. یکی این که این داستانها نشان نمی‌دهند که این خدمت کردن یک طرفه توسط زن و فنا کردن خود در خواست دیگری به عنوان یک فضیلت اخلاقی مورد توجه قرار گرفته باشد. اگر این کار زنان در این داستانها به عنوان یک فضیلت اخلاقی مورد نظر بود در پرورش این خصلت هم زن و هم مرد هر دو باید الگو می‌گرفتند. چرا که اخلاق مربوط به نفس انسانی است و نفس انسانی زن و مرد ندارد.

دوم این که در این داستانها فقط زنان هستند که خود را نمی‌بینند و در خواسته دیگری حل می‌شوند،

و پرنده‌ها در کارهایی که با سنگدلی بر او تحمیل شده کمک او خواهند بود؛ همان پرنده‌هایی که در پایان چشمهای خواهرانی که به او بدی می‌کرده‌اند را بیرون خواهند کشید. حتی کفش که یک شیء بی‌روح و بی‌احساس است با او همراهی می‌کند و به پای هیچ دختری قالب نمی‌شود.

اشکهای دختر در داستان «کاهو» چشمهای کور شده شوهر شاهزاده‌اش را که از گریه کردن در فراق او نابینا شده شفا می‌بخشد. زیبا در داستان «زشت و زیبا» در نهایت درجه، نسبت به دوست و دشمن خوبی می‌کند. او در این راه جان و دل خود را بی‌مقدار می‌گیرد و همه بهارها را به دیگری می‌دهد. از این رو است که به بهترینها از لباس و خانه و زندگی و طلا می‌رسد بدون این که خود دنبال این چیزها رفته باشد. حتی او با راضی کردن خود به قبول زشت‌ترین مرد به همسری به خاطر دل پاک و مهربانش، نه تنها به وصال زیباترین مرد، بلکه یک شاهزاده زیبا می‌رسد. همیشه خواه، وقتی که

است که او را به یک شاهزاده زیباروی تبدیل می‌کند. زن اگر مطیع بود شوهری شاهزاده که زیباترین هم هست، جفت او می‌شود، حتی اگر او در مطیع بودن حاضر شود با یک قورباغه هم غذا و هم صحبت و حتی همخوابه شود. این داستانها بنا بر اصلی که راوی آنها مسلم فرض کرده بنا شده‌اند، و آن اصل این است که دختری که زیباترین است او همان قهرمان داستان است و بهترین زن. همین که در نهایت زیبایی است، خود خواننده باید او را در نهایت درجه مهربان هم بداند، پس سزاوار حمایت‌های دست غیبی است. خواننده خود می‌داند که اگر سفید برفی در شرایطی قرار بگیرد که باید از خودگذشتگی کند، خواهد کرد. حتی اگر این دختر با زن به خاطر ثروت فراوان پدر و یا شوهرش برای همه کارهای خانه مستخدم داشته باشد هنوز در خدمت کردن و مهربان بودن جلوترین است. او به همین دلیل حاضر است در وقت ضرورت تمام کارهای خانه را به تنهایی بدون داشتن تقاضای کمک، تقسیم کار و یا توقعی از کسی انجام دهد.

سفید برفی همه کارهای خانه هفت کوتوله را انجام می‌دهد. او خانه را نگه می‌دارد، پخت و پز، تهیه و آماده کردن هرچه را در خانه لازم است، تمیزی و شستن همه چیز را به عهده می‌گیرد. حتی مادرش با این که ملکه است در ابتدای داستان که آرزوی داشتن سفید برفی را می‌کند در یک روز برفی مشغول انجام کارهای خانه یا دستهای خود است. پختن، شستن، رسیدن نخ، دوختن، بافتن، جارو کردن، گیاه کاری، انجام دادن همه امور و کارهای خانه و بچه‌ها از کارهایی است که یک زن خوب به تنهایی با رضایت کامل می‌کند. زنی که این کارها را نمی‌کند و از زیر انجام دادن خواهرخوانده‌های سیندرلا و خواهران زیبا که در کارهای خانه کمک نیستند و زن پدر سیندرلا از این رو یک زن شیطانی است که کار و وظیفه خود را گذاشته تا یک دختر کوچک مثل سیندرلا انجام دهد.

کارهای خانه ربطی به مردها ندارد و مردان اگر حتی کارهای شخصی خود را هم در خانه نمی‌کنند هیچ یک مردان وظیفه‌شناس و بدی نیستند. اگر مردی در کار خانه وارد شود این سؤال بزرگ در مقابلش است که اگر زن برای سرویس دادن به او نیست پس علت وجودی اش چیست؟ دنیای یک زن به در خدمت شوهر و فرزند بودن محدود و ختم می‌شود. در داستان «رامبل استیل پوست» دختر آسیایان به مشکل خود که می‌رسد کاری جز گریه کردن ندارد، ولی وقتی پای بودن یا نبودن فرزندش در میان است به فکر و تلاش می‌افتد. تکانی می‌خورد و برای حل مشکل جستجو و اقدامی می‌کند.

عقلانیت و تصمیم‌گیری زنان

زن این داستانها به خصوص اگر زن خوبی باشد حتی توان این را ندارد که مثل حیوانات ضعیف از دشمن خود فرار کند. حیوانات در مادری کردن برای دفاع از کودکان خود نقشه و طرح دارند و در این راه به دشمن حمله می‌کنند. یک زن خوب نه به دشمن حمله می‌کند، نه برای از بین بردن مانع اقدامی می‌کند و نه این که آن را دور می‌زند.

«زیبای خفته» برای دفاع از جان کودکان خود فقط گریه و التماس می‌کند. این التماسها از شدت عجز و ناتوانی او است. اگر قرار است او توانی را کسب کند باید به پدر بچه‌ها که شاه است و خود توانی فوق توانها است وصل شود تا به امنیت برسد. این زن خودش به عنوان یک انسان توان کاری را ندارد.

سیندرلا در متن مشکلات و بی‌عدالتی است. او حتی هیچ شکایتی پیش پدر نمی‌برد. با سکوت خود دشمن را در راه خلاف خود حمایت می‌کند، در عین حال خود هم هیچ برخوردی نسبت به ظلم از خود نشان نمی‌دهد. او حتی از فکر کردن و نقشه داشتن به منظور ایستادن در مقابل ظلم عاجز است. فقط دلش می‌خواهد که او هم می‌توانست مثل دخترهای دیگر به مجلس بزرگی می‌رفت ولی برای این آرزو هم کاری نمی‌کند. او فقط برای رسیدن به هدف می‌تواند گریه کند. پری‌ها و طبیعت هستند که برای برآوردن آرزوی او به عنوان قدرت برتر دست به کار می‌شوند. او و سایر دختران قهرمان داستانهای عامیانه غرب باید بنشینند تا یک نیروی برتر از خارج یک شاهزاده برای نجات آنها از بیرون بیاید. در سیندرلا به عنوان یکی از بزرگترین قهرمانهای ادبیات کودک غرب، کوچکترین نشان و خبری از عقل و تدبیر و درایت و ایستادگی برای حق نیست.

در زنان چه پیر و چه جوان نشان و خبری از عقل و درایت و به کار گرفتن تجربه نیست. مردان در این داستانها این‌گونه نیستند. در بعضی از داستانهای عامیانه گاهی قهرمان داستان به پیرمردی برمی‌خورد. او نان خود را با پیرمرد تقسیم می‌کند و در مقابل از راهنمایی پیرمرد در حل مشکلات بهره می‌برد. همچنان که شاهزاده داستان «زیبای خفته» از یک پیرمرد حرف درست را می‌شنود. او واقعیت ماجرا را که بین مردم در میان دروغها و بافته‌های رایج پوشیده شده به ناجی دختر می‌گوید. راهنمایی درست و حرف درست او کلید حل مشکل است. از زنان راهنمایی‌های صحیحی دیده نمی‌شود. زن که همه مفید بودنش در زیبایی و توان بختی او است با پیر شدن و از دست دادن این توانایی‌ها که دیگر در رقابت جنسی خود را بازنده می‌بیند چه می‌تواند باشد؟ مادر بزرگ شئل قرمزی که یک موجود بی‌خاصیت است بالاترین جایگاهی است که یک زن پیر می‌توانسته داشته باشد. در این داستانها زن پیر یا نشان کامل اهریمن است و یا از این رو که به دلیل زن بودن عقل و هوش و تجربه‌ای جز توانش نیست در پیری از او یک شیء بی‌خاصیت مانده. این تفاوتی مشهود بین یک زن پیر با یک مرد پیر در این گونه داستانها می‌باشد. نقش مادر بزرگ شئل قرمزی چیست؟ او جسمش مرعیض است. عقل، فهم، شعور، درک و کیاستش چه شده؟ شئل قرمزی بچه است. می‌تواند فریب گرگ را بخورد، مادر بزرگ چاه او زودتر از شئل قرمزی توسط گرگ خورده شده است. گرگ حاضر بزرگ را به همان راحتی می‌تواند فریب دهد که یک کودک را فریب می‌دهد. عامل نجات هم موجودی از بیرون است به عنوان قدرتی برتر. او یک مرد است که به واسطه توان فکری و عقلی که دارد فراتر و برتر از این دو موجود مؤنث است. شکارچی به دنبال منفعت خود یعنی همان پوست

گرگ است. به این ترتیب است که مادر بزرگ و شئل قرمزی هم نجات پیدا می‌کنند. در شئل قرمزی (Perrault) گرگ با مادر بزرگ آن چنان حرف می‌زند که گویا با یک کودک حرف می‌زند. جالب است که کودک تفاوت صدای مادر بزرگ و صدای خشن گرگ را تشخیص می‌دهد ولی با خودش فکر می‌کند که مادر بزرگ سرما خورده. مادر بزرگ توانایی این کار و تا این اندازه از فکر کردن را هم ندارد. در شئل قرمزی (Grimm) که گرگ حتی زحمت تغییر دادن صدا را هم برای گول زدن مادر بزرگ به خودش نمی‌دهد. او در جواب مادر بزرگ می‌گوید که او شئل قرمزی است و مادر بزرگ هم به او یلا می‌دهد که چگونه در را باز کند و داخل شود. وقتی شئل قرمزی به خانه مادر بزرگ می‌رسد و گرگ را در لباس مادر بزرگ می‌بیند، درایت، عقل و درکی در کار نیست که او را هدایت کند که چه شده. احساس او است که کار می‌کند نه عقل او.

یک مقایسه ساده میان داستان «شئل قرمزی» چینی و «شئل قرمزی» غرب نشان می‌دهد که شخصیت دخترها در این داستان عامیانه چینی، اهل فکر کردن، نقشه کشیدن و حل کردن مشکل از طریق عقل و کیاست خود هستند. آنها خود با درایت و کیاست، و با هوشیاری و طرح و نقشه با اعتماد به خود با گرگ درمی‌افتد و در خلاص می‌شوند. «شئل قرمزی» غرب به مقایسه با همتهای آسیایی خودش موجود بی‌عقل و توان است با عدم درایت و کیاست و تجربه.

در داستان «زیبای خفته» دختر به قدری بی‌عقل است که تفاوت صدای پدر خودش پدر را که هر روز به پای برج می‌آید و از شکایت‌های زنش در مقابلش خود را برای بالا رفتن او پایش بلندتر می‌کند و صدای مردی که از خانه می‌رود را بالا رفته که لا فکرت بوده است. خواننده می‌بیند که شاهزاده می‌آید و همان جمله‌های زن را تکرار می‌کند و دختر بدون درک تفاوت این دو صدا همان کار ذهنی را انجام می‌دهد. شئل قرمزی در این داستان هم چه بسیار راضی و مستعد است چرا که همین تفهیم و فهم توانایی مردش را به دست آورد. حتی او که در دید دشمن باطن مرد خوب و مفید بودن از لحاظ جنسی است می‌شود. در داستان سفید برفی به این دختر به قدری ناظان است که هر چند بار هم که جانش به خطر افتاده از آن جودت فرس نمی‌گیرد و تجربه نمی‌آموزد. او حتی شک هم نمی‌کند که این غریبه می‌تواند دشمن باشد. همان طوری که در قبل بوده. سفید برفی همان خوش حالی، بی‌فکری و نااهلی گذشته را تکرار می‌کند. با این که هفت کوتوله که مرد هستند و پس می‌فهمند او را برهنه داشته‌اند، عدم توان او از درس گرفتن از گذشته، به کار گرفتن عقل، ناظان و کم‌خردی او تا به اندازه‌ای است که می‌تواند کتوتونه کودک داستان را هم ناراحت کرده و به پرسش واگذارد.

سفید برفی در خانه هفت کوتوله که دیگر کودک نیست که بتوان بی‌فکری و بی‌عقلی را از او قبول کرد. او آن قدر بزرگ شده که می‌تواند غذا بپزد و همه کارهای یک خانه هشت نفره را انجام دهد. او حتی با دیدن دشمنی که مگر گذشته را تکرار

است و آن مرد هم مردی می‌شود که زندگی‌اش ناپدید می‌شود. اگر در این تنبیه کردن زن بلایی بر سر زن بیاید از دید مرد چه کسی است که باید سرزنش شود؟ اگر زن هم بتواند با این مرد دریفتد، مردان دختر (برادران قوی او) هستند. البته که آن برادران هم از این نبرد در پایان نفع خود را می‌برند، مانند شکارچی داستان «شنل قرمزی» در داستان «زیبای خفته» Perrault. مادر شوهر زیبای خفته یک دیوی است که در قالب انسان ظاهر شده، اگرچه یک ملکه است. او دیوی است

خانواده‌دار می‌شود خودش یک شاه خواهد بود، مثل شاهزاده‌ای که به سراغ سیندرلا یا دختر داستان «کاهو» می‌آید. یا آن که سفید برفی زن زندگی‌اش است و یا کسی که زیبای خفته را به زنی گرفته. پسر زیبارویی که در داستان «زشت و زیبا» به دست عجزه‌ای به زشت تبدیل شده و با نهایت از خودگذشتگی زیبا دوباره به دنیای شاهزادگی خودش برمی‌گردد. همچنین است ماجرای شاهزاده زیبارویی که به قورباغه تبدیل شده است. این مردان یا شاه هستند و یا شاه در

کرده و او هنوز درس لازم را نگرفته ساکت و خاموش و یا حتی مشکوک هم نیست. نامادری سفیدبرفی با لباس میدل به در خانه هفت کوتوله آمده و نادانی و کم خردی سفیدبرفی با گفتن جمله «زن راستگوی و صادقی به نظر می‌آید.» درباره دشمن به روشنی به چشم می‌آید. زیبا در داستان «زیبای خفته» که یک زمانی دختر بوده و به خواب عمیق رفته و با بیلار شدن بچه‌ها را در کنار خود می‌بیند چه می‌کند؟ او هیچ ابهامی ندارد که احتیاج به دانستن آن داشته باشد. هیچ پرسشی ندارد که احتیاج به پاسخ داشته باشد. تنها جمله‌ای که خواننده درباره او می‌شنود این است که او نمی‌توانست بفهمد چه اتفاقی افتاده. حتی وقتی می‌شنود که وقتی در خواب بوده چه اتفاقی افتاده نسبت به شاه که در زمان بین خبری کامل با او همخوابگی داشته نه تنها معترض نیست که با این مرد احساس پیمان دوستی می‌کند. داستانهای عامیانه غرب به این نکته که شنیدن صدای اعتراض از یک زن ایده‌آل کاری است نامطلوب ختم نمی‌شود. در این داستانها اگر زنی صدای اعتراضی داشته باشد این کار کاری است که از یک زن که طبیعت اهریمنی خود را حفظ کرده شنیده می‌شود. نه تنها زنی که معترض است یک اهریمن است. زنی که نظری برای خود دارد هم یک اهریمن است. چه برسد به داشتن نظری مخالف نظر مرد زندگی‌اش. مگر این که کودک باشد و سربراه شود و به اطاعت کردن بنهد مانند دختر داستان «شاه قورباغه».

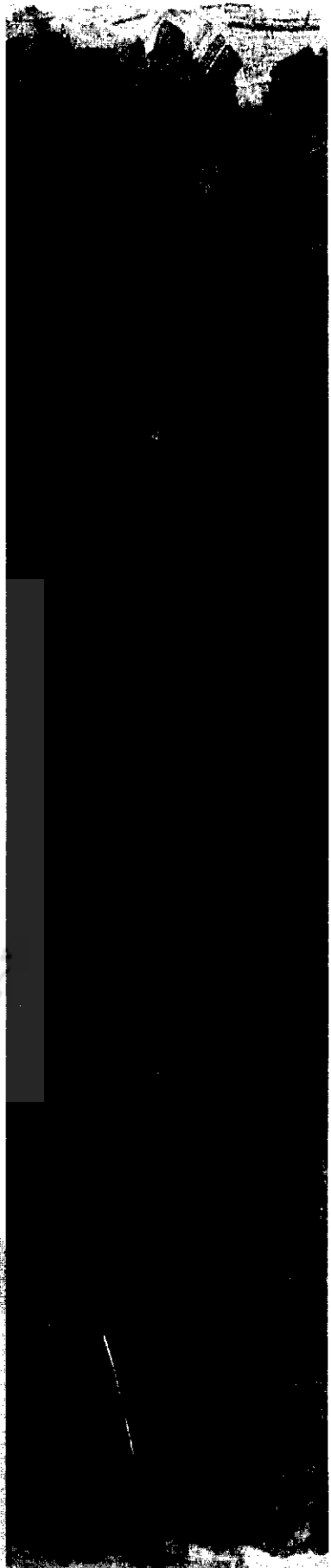
در داستانهای عامیانه غربی زن هر چه خوبتر است از به کار گرفتن عقل و درایت دورتر است. آن جا که در مشکل زندگی می‌کنند هر چه خوبتر است از اندیشیدن برای حل مشکل ناتوان‌تر است. او به همه خوبی می‌کند در مقابل پری‌ها و موجودات طبیعی از درخته گدو، موش، پرنده، درنده، زمین و آسمان همه کمک می‌کنند تا مشکل او حل شود و در بهترین سکو که همان همستری با شاهزاده است ناقل شود.

در این داستانها یک دختر هر چه زیباتر است از عقل و درایت کمتر استفاده می‌کند. به همین دلیل است که خواننده او را در پیری نمی‌بیند. یک زن خوب که هر چه دارد همان زیبایی او است در پیری برایش چه مانده که ارزش وجودی او را حفظ کند؟ خواننده در این داستانها زنی که جوانی را پشت‌سر گذاشته باشد و تجربه یک عمر زندگی را با خود همراه داشته باشد و کوله بارش پر از درس و دانش زندگی باشد نمی‌بیند. اگر زن پیری در این داستانها هست، همان زنی است که زیبایی‌ش، یعنی علت وجودیش، از میان رفته و از او اگر نه یک پیر بی‌خاصیت که یک عفریته باقی مانده. در داستانهای عامیانه غرب بین زن و شوهر یکی است که تصمیم گیرنده است. از میان آن دو یکی است که حرف می‌زند و دیگری ساکت است. اگر زن، زن خوب است او است که ساکت است و حرفی و تصمیمی از او دیده نمی‌شود. این جا است که عاقبت زندگی همه به عنوان خانواده پایان خوش است، و از همه بیشتر زندگی خود زن است که به خوشی می‌گذرد. در این داستانها این زن و مرد و این خانواده است که خوشبخت است. این مرد یک شاهزاده است که به نوبه خود وقتی



که فرمان به کشتن و پختن غذا از گوشت نوبه‌هایش می‌دهد. در داستان نوشته برادران Grimm ملکه زن قبلی شاه است که از حسادت در قالب اهریمن عمل می‌کند. با این وجود که مرد، با این که زن دارد به عنوان یک مرد غریبه با زیبا که در خواب بوده همبستر شده و زیبا از او بچه‌دار هم شده ولی باز زن اول مرد است که دیو است و از حسادت آتش برپا می‌کند. آتشی که بچه‌های زیبا و خود

مفهوم سمبلیک خود. هر مردی شاه خوب و مهربان خانه خود است که تاج افتخار ریاست و فرمانروایی خانه خود را بر سر دارد تا زمانی که زن خوب و مطیع و خاموش و بی‌رای دارد بی‌آنکه نظری بالای نظر شوهرش داشته باشد. اگر زن او مثل زن «ریش آبی» به دلیل فضولی خدش‌های به این تاج وارد کند و حتی یک فرمان را اطاعت نکند، جزای آن زن مرگ



زیبا را هدف گرفته. بالعکس زیبا به عنوان یک زن خوب سکوت می‌کند. در کنار این دو زن در این داستان نه تنها جای پای هیچ‌گونه خلاف و غلطکاری از مرد حضور ندارد که او در جایگاه منجی داستان و بازکننده گره مشکل زیبا و گره داستان نشسته است، و تاج مشکل‌گشا بودن بر سر دارد. در «زیبای خفته» Basile هم، باز شاه است که با داشتن زن اول سراغ زیبا می‌رود و در خواب به او تجاوز و او را حامله می‌کند ولی باز داستان به گونه‌ای پرداخت شده که مرد منجی قلمداد شده است و زن اول غول داستان است که در آتش حسادت که خود برپا کرده در همان آتش که از خشم شوهر شعله‌ور شده به نفع زیبا، قهرمان داستان سوزانده می‌شود. در داستان ایتالیایی هم این مرد است که زن اول را رها می‌کند و به سراغ زیبایی زیبا و جوان می‌رود، افتخارات را مرد می‌گیرد و زیبا به دلیل سکوت و رضایت به کار مرد از زندگی به قدر خود در خوشی مرد خوش می‌گذراند. خواننده می‌بیند زنی که وارد مقوله‌های نظر داشتن، مدیریت و برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری می‌شود، چگونه از روی انگیزه‌های نفسانی و شهوت مثل غرور و حسادت است که وارد میدان فکر و عمل می‌شوند. باز به همین دلیل است که یک زن وقتی می‌خواهد بر اساس دل است که می‌خواهد و نه توانایی عقلانی، و در این هنگام فقط می‌خواهد کارش جلو برود و به آنچه می‌خواهد برسد، پس به ارزشهای اخلاقی مثل دادن قول پای‌بند نیست. اینجا است که نشان داده می‌شود که اگر این کسی که به عهدش عمل نمی‌کند هنوز ازدواج نکرده و یک دختر است پس هنوز این فرصت هست که توسط پدر به وفای به عهد فرمان داده شود. همان‌طور که در داستان «شاهزاده قورباغه» این گونه می‌شود و دختر پادشاه اطاعت از پدر و خوب شدتش را می‌گیرد. اگرچه یک دختر خوب چاره‌ای و راهی جز اطاعت از پدر جلوی پایش نیست.

در داستان «رامپل استیل پوست» زن است که قولش را فراموش کرده و همه توانایی‌ها را در اینکه کاری کند که آن را انجام ندهد به کار می‌برد. اگر فقط مسئله‌ی علاقه به کودک است چرا از همان ابتدا نسبت به حرفی که از دهانش بیرون می‌آید این فکر را نکرده چون قادر توانایی فکر کردن است، به‌اضافه این که شرایط به قدری برای او تنگ است که حرفی صبیح بر لبانش آن قول نماند. در داستان «کاهو» برای زن فقط این مهم است که از کاهوهای همسایه بهره‌برداری کند و خوردن کاهو را فراموش شده است. اینکه شوهری برای به دست آوردن آن کاهوها دزدی می‌کند برای او مهم نیست. آن جایی که او دخترش را در بهای این دزدی از دست می‌دهد خواننده او و نظر و عکس‌العملش را نمی‌بیند.

مثال پایانی این دختران، گرتل است که نمونه تصمیم‌گیر بودن یک زن را زمانی که هنوز یک دختر بچه است به نمایش می‌گذارد. او خود تصمیم می‌گیرد و پیرزن عجوز را به آتش می‌افکند. اگر به جای گرتل شخصیت‌های معرفی شده‌ای مانند زیبای خفته، سیندرلا یا زیبای داستان «زشت و زیبا» بودند حتی برای دفاع از برادر هرگز دست به چنین کاری می‌زدند؟ این کار از زنی تصویر شده

به عنوان یک زن ایده‌آل بر نمی‌آید، ولی از زنی مانند زن داستان «رامپل استیل پوست» می‌تواند بریاید. چرا که این زن و دختر در مقام زنهای تصویر شده به عنوان زن ایده‌آل نیستند. اینها دخترانی معمولی هستند که باید انتخاب کنند که می‌خواهند در دوره بلوغ، یک زن مثل زن ایده‌آل باشند یا یک عجوژه اهریمنی.

در مورد تصمیم گرفتن تنها در یک مورد است که شاید به نظر برسد که در این داستانها دختران و نه زنان تصمیم می‌گیرند و انتخاب می‌کنند، و آن مورد ازدواجشان است. با کمی دقت روشن می‌شود که در این مورد هم آنها نیستند که انتخاب می‌کنند یا تصمیم می‌گیرند. تصمیم در مورد آنها گرفته می‌شود و آنها نسبت به این تصمیم ساکت و خاموش هستند و با خوشحالی خود و آنچه می‌کنند رضایت خود را اعلام می‌کنند. یا به تعبیری دیگر جایی برای عدم رضایت نیست. چرا که مردان معرفی شده مردانی عاشق و بهترین از میان مردان معرفی شده‌اند.

سیندرلا در مجلس رقص پسر پادشاه زیباترین است و این شاهزاده است که او را برای جفت خود بودن انتخاب می‌کند. این او است که اجازه می‌دهد سیندرلا با کس دیگر برقصد و می‌گوید که این دختر جفت او در رقصیدن است. سیندرلا در مورد ازدواج ساکت است. این راوی و روایت کننده داستان است که به این دلیل که پسر یک شاهزاده است می‌تواند او نه تنها بهترین، که خود شاهزاده‌ها را انتخاب کند. این نتیجه را از پیش در نظر گرفته و از آن به‌تر می‌تواند بخواهد؟ ازدواج سیندرلا با شاهزاده گرفته شده است.

شاهزاده می‌خواهد که سفیدترین شوهر را به نظر زیبای طرفش بخرد. او دختر عرقه را با خود می‌برد. زیبای خفته را شاهزاده است که انتخاب می‌کند و او در مقابل این انتخاب را هیچ نمی‌گوید. هنوز گیج خواب است که شاهزاده او را به عروسی برگزیده. در داستان «کاهو» دختر با پسر پادشاه مردی ندیده که شاهزاده به سراغ او می‌رود و خواننده می‌بیند که او پیمانار هم شده. در شاهزاده قورباغه بدون این که دختر بتواند زمانه‌ریزی کند که خود یک شاهزاده است به سرانجام می‌رسد. همین‌طور است در داستان «زشت و زیبا» که زنی در مسیر زشت قرار دارد و این مردی است که زنی را به زیبا داده که تا مرحله قبول کردن عروسی می‌رسد پیش برود.

نکته‌ای که در این ازدواجها خود زنان می‌توانند این است که اگر مردی برای ازدواج زن عروسی به نصیحتش شود هرچه هست همان زن را با خود می‌برد. زن خوب یا اهریمنی. ولی در صورت حضور این گونه نیست. به سراغ بهترین و ایده‌آل ترین شوهر زیباترین مرد که شاهزاده هم هست می‌آیند. دختر چه شوهری می‌یابد به این بستگی دارد که خود او چگونه است. اگر آن‌گونه باشد که گفته شد رده زن ایده‌آل قرار بگیرد بهترین شوهر را می‌یابد. او در واقع خود است که مرد خوب را برای خود می‌آورد. او می‌تواند مرد خوب را از مرد عروسی جنگل را هم به یک شاهزاده خوش‌قلب زنی مهربان تبدیل کند.

پسر سیندرلا یک مرد است. یک پسر زنی که مادر سیندرلا است نصیحتش می‌شود که خواننده ایده‌آل

خوبی او است. آنچه یک زن می پوشد و به خود می آویزد و دارایی های او از کالسکه مجلل و خدمتکارهایش اگر بر اساس مد روز باشد ارزش وجودی او را بالا و بالاتر می برند و او را موجودی قابل احترام می سازند.

علاوه بر این موارد، آواز خواندن، رقصیدن و علاقه مندی او به موسیقی، چاشنی های جنسیت و فعال شدن او در این زمینه است. اینها همه آن چیزی است که در ارتباط با زن ارزشمند که قهرمان قصه است در این داستانها وجود دارد. نوع نگاه و

ازدواجها در این داستانها روحشان را گم می کنند، از خودشان می گذرند و خود را به دست دیو می سپارند. این ازدواج با زن تازیها است که در واقع زندگی آنها را تیره کرده و آنها را به دست دیو سپرده. این است که در این داستانها زنان اهریمنی خود زشت تر از دختر قهرمان داستان هستند، همان طور که مادر خوانده های قهرمانهای این داستانها از سیندرلا، زیبایی خفته و سفید برقی این گونه اند. زن که زیباترین بود بهترین است. یک زن کجا این حقیقت را می فهمد کافی است که خودش را

قهرمانهای داستانهای عامیانه غربی به قدری زیبا هستند که چشمها را خیره می کنند. همین زیبایی آنها است که حس حسادت مادر خوانده ها و خواهر خوانده ها و حتی خواهران خود این قهرمانها را برمی انگیزد. آینه در این داستانها می تواند همان طور که دلیل میزان اهمیت زیبایی زن باشد، از طرف دیگر برای زنان اهریمنی نشان از میزان خودخواهی آنها هم باشد. در داستان «سیندرلا» همه سعی خواهران سیندرلا که مدام جلوی آینه ایستاده اند، این است که برای شرکت در میهمانی، خوش اندام جلوه کنند. به همین دلیل است که آنها برای رسیدن به این هدف دو روز غذا نمی خورند. بیشتر از یک دوجین شکم بند را برای این که بتوانند محکم به خود ببندند و خودشان را خوش اندام نشان دهند بر تن پاره می کنند. زیبایی خفته که از خواب صد ساله اش بیدار شده، بهترین لباسهایش را می پوشد تا آماده رفتن سر میز غذا شود. برای راوی این نکته قابل گفتن است که شاهزاده منجی می بیند این لباسها همان مدی را دارند که لباسهای مادر بزرگ او که صد سال پیش بر اساس مد لباس می پوشیدم می بیند البته راوی به خواننده خود این اطمینان را می دهد که این مسأله در مورد زیبا جای نگرانی ندارد چرا که او به قدری زیبا است که هنوز در این لباسهای

از مد افتاده هم زیباترین است.

این نکته قابل تأمل است که زیبایی دخترهای قهرمان این داستانها از هفت سالگی متنی که می تواند آغاز بلوغ باشد شروع به نمودن نشان می کند. در هر یک از این داستانها قهرمانان مورد حسادت مادر خوانده و خواهر خوانده قرار می گیرند تا جایی که آنها کمتر حمت به تقاضای می بینند. این کشمکشها از هفت تا سیزده سالگی این دختران است. سیزده سالگی هم دورترین سنی است که بلوغ دختران خود را نشان می دهد. بزرگ نیست اگر گفته شود خلق این داستانها هفت سالگی را بیرون آمدن از دوران کودکی و آغاز برهه نوجوانی به سوی بلوغ و سیزده سالگی را سال شکوفایی یک دختر در آمادگی جنسی دانسته اند. آنچه مهم است توانایی زن در بهره گیری جنسی او است که مهم است در غیر این صورت چرا بعد از این که سفید برقی هفت سالگی را در پشت سر گذاشته آینه زن پدر حقیقت را در مورد زیبا بودن آن می گوید؟ این آینه که بر حقیقت را نمی گوید تا آن زمان نگفته بود که سفید برقی هزار بار از آن زن زیباتر است. زن و سفید برقی که همان آینهها هستند آینه هم که همان آینه آنها تقویت این است که سفید برقی سن خودشان را پشت سر گذاشته و می رود تا بعد از بلوغ به لحاظ مورد توجه قرار گرفتن جنسی بر او باشد. از این نقطه است که حسادت زن پدر و مادرهای او آغاز می شود.

زیبایی خفته سیزده ساله است که باید قرار به قرار بخواهد، در قصری که همه چیز در آن خواب بسته دور و برش را درختها پوشانده اند، او دور از جامعه مردم می خواند تا شاهزاده ای که شوهر او است نباید او را ببیند کند، از او بهره جنسی بگیرد. زیبا همچنان که هنوز از مردم در میان قفس زندگی می کند فرزند به دنیا می آورد و باقی داستان (زیبایی خفته Perrault) پانزده تا شانزده ساله است که به



در آینه نگاه کند. آینه راستش را به او می گوید همانطور که آینه مادر خوانده سفید برقی این کار را می کند و از طرف دیگر زیبایی خفته هم که از خواب بیدار می شود شام را با شاهزاده در سالن آینه می خورد. از این رو است که آینه در این داستانها و حتی داستانهای کودک در سالهای بعد از این داستانهای عامیانه مثل داستان «آلیس در سرزمین عجایب» به بعد هم هنوز جایگاه خودش را دارد.

زاویه دید دنیای امروز غرب بر مد لباس و آرایش، موسیقی، آواز و رقص در آن دیار و حضور زن در این وادی ها نگاه روشن دیدن زن در بعد جنسیت اولین بعد وجودی او در دید آن جامعه است. این جا است که پای نامادری های غفریته، خواهر خوانده های زشت و گول خوردن پسران شاهزاده توسط عجزه های اهریمنی به داستانهای عامیانه باز می شود. شاهزاده هایی که پس از این

خواب می رود. این تفاوت می تواند به دلیل تفاوتی در سن عروسی بلوغ و آمادگی یک دختر برای ازدواج کردن در کشورهای این قاره راوی می باشد. (آلمان باشد.)

درس فشنی این ماجرا هم این است که برای یک دختر یا زن خوب که مرز کودکی و بلوغ یا پشت سر گذشته زندگی در محدوده خط جنسی کافی است. زندگی او باید در آن محدوده منحصراً باشد و خوشی هایش را در روابطش داشته باشد. کما این که پری کاری می بیند که زنی با روابطی شیرین داشته باشد. دختر نسبتاً جوانی هم در برخی دور از مردم است تا مردی که شادمانی او است به سراغش بیاید و مرد زندگی اش شود. برای یک زن اگر خوب باشد، خانه و مرد و بچه هایش همه زندگی اش خواهند بود. در داستان «کاهو» هم مرز دور نگه داشتن دختر از مردم و اعلام آمادگی او در مقید واقع شدن همان سیزده سالگی است. از این سن است که چنان دور از جامعه درون برجی در انتظار است. آواز زنده دلشین و جناب او اولین راه نفسی او بر شاهزاده و جذب مرد برای او است.

این صفا آن چنان بر دل و روح مرد او اثر می گذارد که هر روز او را به جنگل می کشاند تا به صیقلی عاشقانه او گوش دهد. این صدا به قدری بر دل او نشسته است که آرام و قرار را از او گرفته تا زمانی که دختر را ببیند. آن چیزی هم که مرد را به سوی او می کشد و بالا می برد موهای بلند او است. این داشتهها و توانستنها از موی بلند و صفا و عروش هر دو به عنوان نماد زن را در فرهنگ باورنکردنی او مطرح می کنند.

در مقاله این دختران زنان بهرزه اهریمنی هستند که آنها هم محصور در حصار جنسیتند. همه حسادت آنها به این دلیل است که دختران در مقابلشان از آنها جواهر، زیباتر و در جذب مردهها توانمندترند. به همین دلیل است که در مسابقه زندگی یک زن که جز ابزار جنسیت چیز دیگری نیست، آنها برنده اند. باز هم به همین دلیل است که تلاش می کنند تا زیباترین را از سر راه بردارند تا خودشان و یا دخترانشان در مقام اول بنشینند. در همین رابطه زیباترین پسران هم که توسط این عجزوهای اهریمنی به جانور جنگلی و یا قورباغه تبدیل شده اند قابل توضیح است. چرا این پسران که زیباترین بوده اند توسط زنان پیر عجزوهای اهریمنی از قالب خود خارج شده اند؟ این پیرزنان در چه ارتباط با این پسران زیباروی به حسادت تحریک شده و عمل کرده اند؟ در این پسران چه بوده که از این عجزوهای دروغ داشته اند و آنها را به این نتیجه رسانده که حال که این پسرها برای آنها مفید نیستند چرا برای دختر دیگری باشند؟ آیا زیبایی و خوشرویی و خوبی این پسران نبوده که خشم آنها را برانگیخته؟ چون خود آن عجزوهای نمی توانستند به لحاظ جنسی که همه خواسته یک زن است از این مردان بهره ببرند، در کمال قساوت قلبه زن دیگری را هم از این بهره محروم کرده اند. به همین دلیل است که پادشاه این زهر هم مهربانی فوق العاده دختر قهرمان است. آن زن دیگر باید در کمال مهربانی به این مرد نزدیک شود تا آن طلسم باطل شود و خوبیها و زیباییهای آن پسر نمودار شود. از این نمونه داستان در

از این پسران که در فرهنگ باورنکردنی او مطرح می کنند. در مقاله این دختران زنان بهرزه اهریمنی هستند که آنها هم محصور در حصار جنسیتند. همه حسادت آنها به این دلیل است که دختران در مقابلشان از آنها جواهر، زیباتر و در جذب مردهها توانمندترند. به همین دلیل است که تلاش می کنند تا زیباترین را از سر راه بردارند تا خودشان و یا دخترانشان در مقام اول بنشینند. در همین رابطه زیباترین پسران هم که توسط این عجزوهای اهریمنی به جانور جنگلی و یا قورباغه تبدیل شده اند قابل توضیح است. چرا این پسران که زیباترین بوده اند توسط زنان پیر عجزوهای اهریمنی از قالب خود خارج شده اند؟ این پیرزنان در چه ارتباط با این پسران زیباروی به حسادت تحریک شده و عمل کرده اند؟ در این پسران چه بوده که از این عجزوهای دروغ داشته اند و آنها را به این نتیجه رسانده که حال که این پسرها برای آنها مفید نیستند چرا برای دختر دیگری باشند؟ آیا زیبایی و خوشرویی و خوبی این پسران نبوده که خشم آنها را برانگیخته؟ چون خود آن عجزوهای نمی توانستند به لحاظ جنسی که همه خواسته یک زن است از این مردان بهره ببرند، در کمال قساوت قلبه زن دیگری را هم از این بهره محروم کرده اند. به همین دلیل است که پادشاه این زهر هم مهربانی فوق العاده دختر قهرمان است. آن زن دیگر باید در کمال مهربانی به این مرد نزدیک شود تا آن طلسم باطل شود و خوبیها و زیباییهای آن پسر نمودار شود. از این نمونه داستان در

خود را به یاد می آورند و این را می بینند. در فرهنگ باورنکردنی او مطرح می کنند. در مقاله این دختران زنان بهرزه اهریمنی هستند که آنها هم محصور در حصار جنسیتند. همه حسادت آنها به این دلیل است که دختران در مقابلشان از آنها جواهر، زیباتر و در جذب مردهها توانمندترند. به همین دلیل است که تلاش می کنند تا زیباترین را از سر راه بردارند تا خودشان و یا دخترانشان در مقام اول بنشینند. در همین رابطه زیباترین پسران هم که توسط این عجزوهای اهریمنی به جانور جنگلی و یا قورباغه تبدیل شده اند قابل توضیح است. چرا این پسران که زیباترین بوده اند توسط زنان پیر عجزوهای اهریمنی از قالب خود خارج شده اند؟ این پیرزنان در چه ارتباط با این پسران زیباروی به حسادت تحریک شده و عمل کرده اند؟ در این پسران چه بوده که از این عجزوهای دروغ داشته اند و آنها را به این نتیجه رسانده که حال که این پسرها برای آنها مفید نیستند چرا برای دختر دیگری باشند؟ آیا زیبایی و خوشرویی و خوبی این پسران نبوده که خشم آنها را برانگیخته؟ چون خود آن عجزوهای نمی توانستند به لحاظ جنسی که همه خواسته یک زن است از این مردان بهره ببرند، در کمال قساوت قلبه زن دیگری را هم از این بهره محروم کرده اند. به همین دلیل است که پادشاه این زهر هم مهربانی فوق العاده دختر قهرمان است. آن زن دیگر باید در کمال مهربانی به این مرد نزدیک شود تا آن طلسم باطل شود و خوبیها و زیباییهای آن پسر نمودار شود. از این نمونه داستان در

زیبای داستان «زیبای خفته» که به دنیا می آید پریها برای او شش آرزو دارند. این آرزوها یک دختر خوب و سعادتمند را تعریف می کنند و بیانگر هویت او می شوند. آرزوها عبارت از این هستند که او در بزرگی زیباترین و جذابترین زن باشد، خوش اندام باشد و باوقار مثل آهوه موسیقی بداند، بتواند آواز بخواند و بهترین رقصنده باشد. یک دختر قهرمان می تواند برقصد به گونه ای که از زیر پایش آتش برخیزد. این آتش آیا غیر از بیان تحریک جنسی خود او و بینندگان و توانایی او در این زمینه، بیان چیز دیگری می تواند باشد؟

این رقصیدن او است که انعطاف پذیری او را در حرکت دادن اجزای بدن و توان او را در به نمایش گذاشتن اندامهای جنسی نشان می دهد. رقص می تواند نمایشی از زندگی باشد ولی آنچه امروزه به رقص معروف است نمایش جنسیت است که بر این حرکت غلبه کرده. رقص که در میان است چاشنی جنسیت است که با آن همراه است و حرکتهای بدن، نمایشی از سکس است و چیز دیگری از رقص باقی نمانده است. یک رقصنده با تمرکز بر اندامهای جنسی خود، توانش را در این زمینه و توان تحریک کردن بیننده هایش را در این زمینه به نمایش می گذارد. کسی که پا به پای جفتش می رقصد خستگی ناپذیری خود را در این مقوله به تصویر می کشد.

تصویر شیء جنسی بودن زن در «سفیدبرفی» به روشنی مشهود است و در «زیبای خفته» به بالاترین نوع بیان خود می رسد. شاهزاده سفید برفی زیبا را که مرده در تابوت خوابیده می بیند و فقط به خاطر زیبایی ظاهر او عاشق او می شود. او می خواهد که در مقابل دادن پول، سفید برفی را داشته باشد. این بخش داستان به خواننده می گوید که آنچه مرد از یک زن می خواهد تا عاشق او شود، فقط زیبایی او است و بس. کما این که سفید برفی مرده چه ارزش

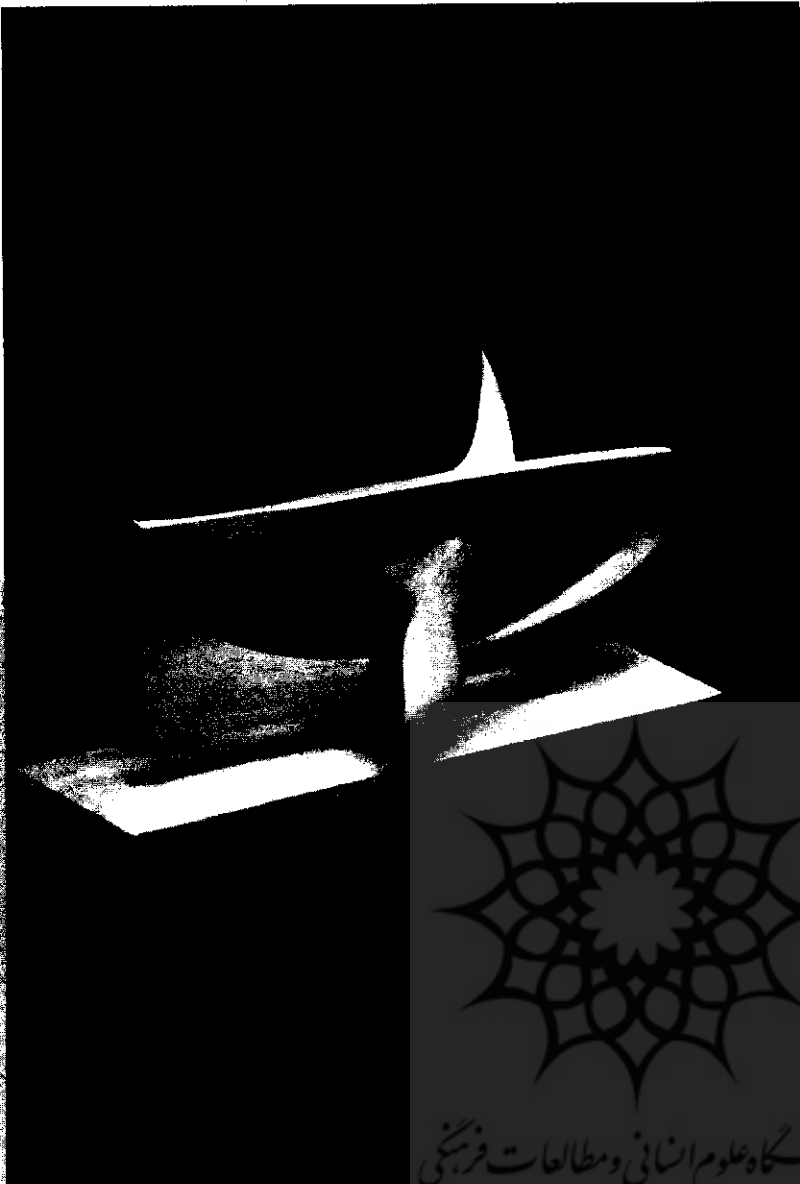
است. دیگری می تواند داشته باشد؟ داستان می گوید اما این ظاهری یک زن است که در میان مردان خریدار دارد. این تنها چیزی است که یک دختر لازم دارد تا در زندگی به بهترین ها برسد. او با ارائه خواب نمایی در داستان از هر فعلی به دور است تا مرد زندگی اش به سراغش بیاید و او به کار گرفته شود. به علاوه این که این مرد او است که به سراغش می آید و دختر هیچ نقشی در انتخاب او ندارد. تنها در خواب مرگ است که شاه یا شاهزاده به سراغ او می آید. با او همبستر می شود، یعنی که زیبا مفید فایده قرار می گیرد و بعد از آن زیبا دو فرزند به دنیا می آورد در نسخه ایتالیایی این داستان، زیبا هنوز در خواب است که شاه او را مورد تجاوز جنسی قرار می دهد و در نگاه داستان این کار گره گشای مشکل زیبا و زنده کردن او از مرگ است.

این داستان خود می تواند جوابی بر این سؤال باشد که مگر یک شاه از همسر خود و یک مرد که شاه کوچک خانه کوچک خودش است از زنش جز این امر چه باید بخواهد؟ زن به چه کار دیگر می آید؟ این داستان در میان داستانهای عامیانه تنها داستان معروفی است که زن ایده آل در آن زنده است. زیبا توسط راویان این داستانها زنده نگاه داشته شده تا نمونه زنده یک زن ایده آل و الگویی برای زنان باشد.

وقتی زیبا بیدار می شود و دو کودک را در کنار خود می بیند که از سینه او شیر می خورند و در اطراف او این طرف و آن طرف می روند، خواننده از او چه می بیند و چه می شنود؟ زیبا فقط بچه ها را به سینه اش می چسباند و آنها را عزیز می دارد. چرا هیچ سوالی بابت حامله شدن و زایمان خود ندارد؟ احترام او نسبت به خودش کجا رفته؟ زیبا نکته ای ندارد که احتیاج به دانستن آن داشته باشد. خواننده می بیند که در هم خوابگی مرده او همان کاری را می کند که از زنده او باید بریاید. پس می تواند نتیجه بگیرد در این کار مرده و زنده یک زن یکی است. در داستان، خواننده زنده بودن او را هم می بیند که در هیچ کار دیگری هیچ نقش دیگری ندارد جز نگهداری از بچه ها که آن هم در زندگی یک شاه کار ویژه ای نیست. ویژگی زن فقط در زاییدن بود که از یک مرد برتری می آید. حاملگی و آوردن فرزند هم که خود به خود بعد از هم خوابگی شاه با او بچه ها خودشان به دنیا آمده اند. این هم کاری خارج از اراده و توان زن است که صورت می گیرد.

منتقدین روی خواب بودن زیبا به هنگام هم خوابگی شاه با او انگشت می گذارند و به آن اشکال می گیرند که این کار یک تجاوز جنسی است. این کار یک فعل ناهماهنگ با بقیه تصویبهای زن در داستانهای عامیانه نیست که به طور منحصر به فرد مورد نقد قرار بگیرد. آنچه مهم است همه تصویر زن در این رابطه است که این بخش داستان فقط آن را به نمایش گذاشته است. همه حضور زن و کل مسیر و جهت گیری زن در داستانهای عامیانه جدا، در خلاف جهت و تفسیر ناشدنی با این صحنه نیست.

سؤال این است که در مورد بقیه شخصیتهای این داستانها که بیدارند، آیا خواننده رضایت یا عدم رضایت آنها را می بیند که بهره گیری شاه را از زیبا



گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در این داستان یک تجاوز بداند و بقیه را نداند؟ خواب یا بیدار بودن دخترها در این رابطه تفاوتی ایجاد نمی‌کند. چرا که زنها و دخترها برای همین کارند. آنها باید که آرزویشان این باشد که چنین مردی به سراغشان بیاید چه رسد به این که به او آری یا نه بگویند.

چرا که در این داستانها عجزه‌های اهریمنی همه پیر تصویر شده‌اند؟ مانند پیرزنی که هنسل و گرتل را فریب می‌دهد، پیرزنی که شاهزاده را در داستان «زشت و زیبا» به زشت و در داستان «شاهزاده قورباغه» به قورباغه تبدیل کرده و «پری» پیری که بالاترین فرمان را برای زیبایی خفته دارد و برای او مرگ می‌خواهد چرا زن اهریمنی در پیری به صورت زن کامل اهریمنی تصویر شده؟ برای یک زنی که جوانی و زیبایی‌اش رفته چه مانده؟ بر اساس دیدی که این داستانها به زن دارند و ارزش او را در زیبایی و جذابیت جنسی محدود می‌کنند، یعنی زن تا وقتی که جوان است و هنوز این مواهب را از دست نداده هنوز چیزهایی دارد که به آنها بیالده ولی وقتی پیر شد خودش می‌ماند و نیروی اهریمنی و زبانش با اورادی که می‌خواند و جادویی که از این راه می‌کند، زن که نه عقلی دارد که تجربه زندگی با خود داشته باشد و نه کیاست و زیرکی و هوشی که بتواند درس زندگی برای کسی داشته باشد. به همین دلیل است که این داستانها فاقد حضور زنی پیر است که به لحاظ عقل، هوش و حکمت، شخصیتی کامل شده باشد. و نیز فاقد شخصیت زن مسنی که با علم و تجربه‌ای که از زندگی دارد، شخصیتی راهنما برای جوانترها باشد. شاید این مطلب که در غرب اهمیت مسئله بالا رفتن سن یک زن و پنهان نگاه داشتن آن، و همچنان نشان دادن این که او هنوز در جلایه جنسی قوی است، ریشه در همین دیدگاه داشته باشد. بالا رفتن سن از فرم خارج شدن زیبایی چهره و ظاهر و اندام را با خود دارد و می‌تواند نشان تضعیف توانایی جنسی باشد. در مقابل، در یک انسان با بالا رفتن سن ارزش‌های دیگر است که رشد می‌کند. ولی اگر این طور نشان داده شود که زن جز ارزش جنسی، زایمان کردن و زیبایی ظاهری چیز ارزشمندی ندارد تا به واسطه آنها زن هم ارزش داشته باشد با بالا رفتن سن برای زن چه ارزشی می‌ماند؟ وقتی زیبایی ظاهری رو به رفتن می‌گذارد زن هم فاقد ارزش وجودی می‌شود. گرگ مادر بزرگ شغل قرمزی را بخورد یا نخورد این مادر بزرگ و نبودنش چه فایده‌ای دارد؟

در زبان انگلیسی مرد (man) است و زن (Woe, Woman) مرد. در کتاب مذهبی مسیحیان که آیین رسمی غرب است، کلمه (Woman) برای زن اولین بار جایی به کار می‌رود که گفته می‌شود او از خنده چپ مرد خلق می‌شود. (woe) در لغت به همان معنای (evil) یعنی شیطان است. و نیز به معنای بیماری و ناتوانی، رنج، ناشادی، بدبختی، فلاکت، بیماری، دستگیر و همه‌گیر، درد درد درونی (دل) و مصیبت است. در زبان آن دین رابطه زن با مرد این است. در همین زبان در لغت (person) به معنای هر نفر است. شخص است. (per) به معنای هر و (son) به معنای پسر. پسر است که قابل ذکر است و هر پسر است که شخص است. اسم همان او است از زاویه دید اسم گذار. تعریف کننده هویت ظاهری، درونی و کارکردی است. معرف است. اسم زن جایگاه و مقامش را مشخص می‌کند. از دید اسم گذار (woman) چیزی نیست جز رنج و فلاکت و مصیبت مرد. جامعه‌ای که در باور مذهبی آن مرد تصویر خدا است و جلال و عزت او و زن

زن در داستانهای عامیانه آن ظاهر باشد. جامعه‌ای که در عقاید مذهبی خود بر این باور است که زن وجود ندارد و برای راضی کردن مرد و خدمت کردن به او و این زنها زانوی یک طایفه و نه دو طرفه، نظایر می‌دهند نفس زن در این است که چگونه می‌تواند با مرد در کتاب تعریف گفته مذهبی آن مرد و مصیبت زن برای مرد است. ولی گفته شده است که مرد هم برای زن است. اگر چه این مرد برای تنگنای چپ جدید تعریف کرده است و گفته است برای مرد کتبی مناسب گولم ساخت. و نقل از کتاب مختلف شده است. ولی در کتاب آشنای مفهوم بودن زن برای مرد به قوت خود برجاست (کتاب نقش GEN بخش ۱۸۰۲) در این کتاب گفته زن است که برای راحت مرد است و که مرد هم برای راحت زن او هر چه می‌کند برای خدمت کردن به خود می‌کند. هر دو آمده است به خاطر کارهای خوب و عقل و دانش در حالی که زن اگر چه روح حقیقت دارد ولی فقط برای فایده جنسی و سکس‌اش آفریده شده. (Ruether ۱۹۷۷)

باورهای دینی و ارزش‌های اجتماعی باورهای دینی هر جامعه زیربنای شکل گیری واقعیت‌های موجود در آن جامعه است و این هر دو با اضافه آرمان‌ها و آرزوها پایه و اساسی برای هر و ادبیات است بر اساس این باورهای دینی و اجتماعی از اعتقاد و آرمان است که فرهنگ هر جامعه شکل می‌گیرد. ادبیات زاینده‌ای از آرزو و محبت و فرهنگ جامعه، باورها و ناباورهای دینی و اجتماعی موجود و آرمان‌های پیش رو است. بگفتن کوتاه و فشرده به این عقولها در غرب به عنوان مستند بنای ادبیات و تصویر زن در آن باورها و ارزش‌ها در آن فرهنگ می‌تواند روشن کننده پس زمینه چهره

جلال و عزت مرد است. (Ruether) در ادبیات زن چه خواهد بود؟ مذهبی که در آن زن دروازه بزرگ حضور و ورود شیطان است. در داستان آدم و همسرش و اغوا شدن آنها توسط شیطان این زن است که فریب شیطان را می خورد. از میوه ممنوعه می خورد و از آن به مردش هم می خورد. (GEN بخش ۲، ۳، ۴ و ۷-۱۲) این جا هم اولین جایی است که کتاب مقدس مسیحیان (کتابی بخش ۲) زن را با اسم (Eve) می خوانند. (Eve) زن است به عنوان همسر آدم و (Eve) شیطان. در دنباله همان بحث در شماره ۱۶ به زبان کتاب مقدس آمده است: همین گناه زن بوده است که علو او را مقرر کرده که مرد حاکم زن باشد و زایمان به جزای همین گناه بر زن مقرر شده است.

در کتاب مقدس آمده است که زن شهوت است و با گناهی که آغاز می کند و مرد را هم ناپاکسته وادار به انجاش می کند. خدا برای او مقرر می کند که شهوتش برای شوهر باشد. این خود می رساند که زن جز ابراز شهوت جنسی که باید در خدمت شوهر باشد چیز دیگری نیست. نه فقط زن آدم است که عامل و باعث گناه آدم است. بلکه کتاب مذهبی اش بیان می نارد که هر زنی به نوبه خود یک Eve برای مرد است و در زبان این کتابه این زنان هستند که لایق این سرزنش و سزم هستند. زن کتاب مقدس خطاب به زنان آنرا را مورد عتاب و سرزنش قرار داده و می گوید: «آیا شما نمی دانید که هر یک از شما یک Eve (همسر آدم) است؟ جمله خدا باین نوع نگاه به تنه امروز هم زندگی می کند... شما (زنان) به راحتی نمونه وجود خدا یعنی مرد را نفوذ کرده. (Ruether ۱۰۵) مذهبی که بر اساس متن کتاب مقدس زن حتی صاحب اختیار حرفش یا خدای خودش (مثل نذر و عهد و قسمها هم نیست با اجازه مرد خانه، اعم از پدر یا شوهر است که قول خودش را با خدای خودش می تواند حفظ کند. (کتاب مقدس، NUMBER ۳۰) صاحب اختیار چه رابطه و چه حرف و چه شخصیتی می تواند باشد؟ با این نوع نگاه، زن در زندگی فردی و اجتماعی دارای چه شخصیتی است؟ آیا انسان برشمرده می شود؟ با این نوع نگاه و این حد زندگی فردی و اجتماعی جایگاه و نقش او در هنر و ادبیات چه خواهد بود؟ آیا نقش او همان نیست که باورهای مذهبی، عقاید و ارزش های اجتماعی تعیین می کند؟ هنر و ادبیات ریشه در اعتقادات، باورها و آرزوها دارد. از این طریق است که با ارائه تصویرها و الگوهای فرضی و تخیلی آرمانها و ارزشهای مورد نظر جای خود را در فکر و ذهن افراد و جامعه باز می کند و واقعیت را بر مبنای خود می سازد. این گونه است که هنر به عنوان یکی از راههای قوی در تثبیت اعتقادات و ارزشها و تطبیق واقعیتهای موجود بر خواستها و آرمانها می باشد. این گونه بوده است که زن و مرد در مخلوقه سلیقه ها، باورهای مذهبی و عقاید گذشته در ادبیات به تصویر کشیده شده است، و این راه تلاشی بوده تا وجود و حضور زن در واقعیت زندگی بر آنها منطبق شود. بی دلیل نیست که قرار باشد «داستانهای عامیانه» معروف برشمرده شوند، در اولین نگاه داستانهای برشمرده می شوند که قهرمانان آنها زنها هستند.

آیا به این دلیل نیست که زنان جامعه بیشتر از مردان احتیاج به این دارند که به آنها گفته شود که خود را چه ببینند و چه گونه باید باشند؟ فرهنگ سازان که تصویر پر از زن و قیلمسازان را هم شامل می شوند، از این طریق است که تصویر چه گونه بودن و چه بودن را به زن و مرد جامعه از این راه القا می کنند.

جامعه ای که در طول تاریخ و فرهنگ خود زن را انسانی مستقل با همه توانایی های یک انسان نمی بیند و او را فاقد عقل و درایت و توانایی رشد کامل انسانی که به مردان اختصاص یافته بدانند و او را از بکار برهن کاست و زیرکی در راه صحیح بی بهره و ناتوان او را در ادبیاتش چگونه تصویر خواهد کرد؟ در ارزشهای جامعه و تصویرهای موجود از او در ادبیات با بالا رفتن سن برای یک زن می ماند؟ حتی اگر چه در واقعیت زندگی زن در همان جامعه مانند زن در همه جوامع دیگر تلاشی زنده داشته باشد بر اساس همه دارایی های وجودش که توانایی یک انسان کامل است جدای از زن بودن و یا مرد بودن او.

امروز هم در تولیدات کمپانی دیسنی و سایر کمپانی های بزرگ سینمایی غرب ارزشهای فرهنگی را در قالب داستان و فیلم برای کودکان خلق و تثبیت می کنند، زن در همان ارزشهای ساخته شده بر همان مبناهای فرهنگی نشسته است. امروز هم لطافت و زیبایی و جنسیت زن است که علت حضور و وجود زن را معنا می کند و جهت می بخشد. هنوز بنای حضور زن همان بنای «داستانهای عامیانه» چند صد سال گذشته است. موجودی را که عقل و اندیشه به کار نمی برد و از درایت و تیزهوشی بهره ای ندارد، چگونه می توان در مقام انسان نشانند؟ موجودی که جز پذیرفتن آن هم بدون داشتن حق انتخاب همسر و گرفتن تصمیمی و ارائه رای و نظری از او دیده نمی شود، چگونه می تواند در مقام انسان نشانده شود؟ مگر به کار گرفتن عقل و توانایی انتخاب نیست که انسان را از حیوان و از شیء بودن متمایز می کند؟ زن را به عنوان یک موجود که فاقد این توانایی ها است اگر در مقام شیء نباید نشانند در چه مقامی می توان نشانند؟

زن در داستانهای کودک عامیانه غرب به چه کار می آید؟ آیا غیر از این است که دارایی ها و توانایی های او این گونه جهت گرفته اند تا او را از لحاظ جنسی توانا تر و جذاب تر نشان دهد؟ آیا برای او علت حضوری جز بهره برداری جنسی که زایلین فرزند را هم در پی دارد، می توان یافت؟ اگر زن پیچیده شد در ندیدن و گم کردن خود، دلیلش آن است که در واقع شیطان را که همان «خود» او است مخفی نگاه داشته است. اگر «خود» زن پیدا شد، خبری از ظهور صفات نیک نیست، چرا که زن جز شیطان نیست و خدا از مرد است که ظاهر می شود. در مذهب رایج غرب زن را به این مقام راهی و کاری نیست.

مثال آورد که زن یک سرویس دهنده ساکت و مطیع نیست و برای خود خواسته و هدفی دارد و برای آن هدف می ایستد؟ در آنجا او یک عفریته نیست. زنی هم که یک عفریته (Witch) بود دیگر کاری با او نمی شود کرد جز اینکه سوزانده شود! چنانکه تاریخ غرب گواه این سوزاندها است. بر همین مینا است که در جوامع غیر غربی که از باورهای مذهبی و فرهنگ غرب که همان دو مذهب بزرگ قبل از اسلام، یهودیت و مسیحیت است تأثیر گرفته اند و ارزش زن را بر آن عقاید و باورها می بینند و قبول دارند زن با همین معیار سنجیده می شود. اگر امر دافر شود که در آن جوامع از زن به عنوان یک موجود ارزشمند سخن به میان آید، مادری خوب و فناکار بودن او است که به میان می آید و بس. بنابراین دیدگاه زن حسن و میدان ارزشی دیگری جز یک مادر خوب بودن که آن هم فقط کارگر بدی و ایتارگر بودن است نمی تواند داشته باشد. در آن جوامع هم سایر توانایی ها و ارزشهای زن در مقابل «مادر ایتارگر» گذاشته می شود. از این رو که در هر جامعه و فرهنگی، مادری امر مقدسی است و ایتارگری هم اخلاق است و پسندیده، پس لاجرم سایر ارزشهای زن باید رنگ ببازند.

ادبیات کودک غرب که سالها بخش بزرگی از فرهنگ این جامعه را به نمایش گذاشته «دوره طلایی» golden age خود را پشت سر گذاشته. زنان حرکت های سیاسی - اجتماعی - فرهنگی خود را با موج های مختلف پشت سر گذاشته اند. حرکت هایی که اثرات آن به دنیای ادبیات، هنر و سینما هم به عنوان فعال ترین بخشهای فرهنگ ساز راه یافته است. ولی نکته اساسی این است که همه این حرکتها حضور و جایگاه زن را با حفظ همان چهارچوب گذشته و درون همان چهارچوب مورد تغییر و تحول قرار داده اند. زن در تولیدات جدید هم هنوز بسته در همان چارچوب است که سنگر هایی را هم در هم شکسته و آنها را پشت سر گذاشته تغییرات حاصل شده ولی چارچوب و اصول نگرش به زن تغییر نکرده است. هنوز هم در تولیدات فرهنگی هنری غرب، ارزش اول زن همان جذابیت جنسی و گیرایی جنسی او است که هنوز در رأس است و موضوع اول مشغولیت فکر است.

در دنیای هنر با همه وسعت خود و ادبیات امروز هنوز زن در همان قالب و چهارچوب ساخته و ارائه شده باورها و تفکرات گذشته نشسته و محدود است. نه تنها چهارچوب گذشته حضور زن باقی است که همان قالب که دیروز به اسم دین و اخلاق بوده امروز به اسم آزادی، حقوق زن، و انتخاب و نه دین و تقوا محکمتر و استوارتر شده است. این قالب در چارچوب در ادبیات کودک هم چنان که در دیگر تولیدات پابرجاست، محکم و پرلپاب همچنان موضع خود را حفظ کرده است.

تولیدات جدید ادبی و هنری از جمله تولیدات مربوط به کودکان خود نشان می دهند که حرکت هایی که در این چند دهه اخیر در غرب به نام زن انجام شده ریشه و چهارچوب دیدگاه گذشته نسبت به زن را تغییر نداده است، چرا که امروزه همچنان ارزشهایی که از طریق داستان در قالب نوشته و یا فیلم در قالب تولید هنری در جامعه تعریف و ثبت

می‌شوند، هنوز زن را در همان محدوده جذابیت جنسی او می‌بینند و می‌نشانند. هنوز زن در این تولیدات هدف جنسیت خود است و در اولین درجه آنچه مهم است درخشندگی جنسی یک زن در عوض درخشندگی او به عنوان یک انسان است. زن در جامعه غرب اگر بخواهد حضورش به عنوان یک انسان تثبیت شود، محتاج مبارزه با این زاویه دید مثبت و تثبیت شده نسبت به خود است. او محتاج تغییر دید جامعه نسبت به خود است، هم در زندگی واقعی و هم در هنر و ادبیات به عنوان عصاره باورها و آرمانها و ارزشها و آئینه واقعیت. آنچه این تصویر را گویاتر کرده دنیای موسیقی، رقص، مد لباس و سینما است که زن محتاج به مبارزه با تصویر خود در این وادی‌ها و جایگزین کردن خود است به عنوان یک انسان و نه یک عنصر جوانبگویی سکس مردان.

زن امروز محتاج است تازینه‌ای بیابد و به دست بگیرد تا بتواند با آن بر تصویر ساخته شده از خود مبنی بر عنصری در خدمت سکس بکوبد تا آن تصویر شکسته نشود، تصویر واقعی زن نه بر چهره ادبیات و ادبیات کودک به عنوان الگوآفرین دنیای کودک از تصویر زن و مرد، و نه در واقعیت نخواهد نشست. زن محتاج این تازینه است تا آن را بر عاملان و سازندگان این چهره ارائه شده از خود، اعم از دین و ادبیات و هنر بکوبد. از این راه است که می‌تواند با تصویر شیء جنسی خود مبارزه کرده و الگوی منطبق دهنده یک زن بر مبنای یک موجود که توانایی این را دارد که یک انسان باشد، نمایان کند.

برای رسیدن به این منظور راهی نیست جز این که توسط خود زن، جلوی بهره‌وری از زیبایی او به طور عمومی گرفته شود. او به جای اینکه مصرف‌کننده لوازم زیباترکننده خود و به نمایش گذارنده زیبایی ظاهری‌اش باشد، تولیدکننده باید ارائه‌کننده و به نمایش گذارنده توانایی‌ها و عظمت انسانی خود باشد. زن محتاج یک چرخش صد و هشتاد درجه است تا از موجودی که زیبایی و توانایی و جذابیت سکسی خود را به نمایش می‌گذارد به

سمت موجودی برود که زیبایی و توانایی و جذابیت خود را در پوشش می‌برد. تنها از این طریق است که مردان مصرف‌کنندگان زیبایی و بهره‌برندگان سکس زن هستند قطع طمع خواهند کرد و از این روز زن خواهد توانست با توانایی‌ها و عظمت انسانی خود در جامعه بدرخشد.

کسی که با فرهنگ اسلام آشناست به روشنی می‌بیند که پوشش برای زنان چگونه می‌تواند در مقابل تصویر تبدیل به شیء جنسی شدن زن عامل مهم بازدارنده باشد. با پوشش زنان، جامعه از طمع ورزیدن و بهره‌وری از زیبایی جنسی آنها و در نتیجه سوءاستفاده از آنان باز داشته می‌شود. در این زمینه به خصوص صراحت بیان شریعت در پوشش و حرمت به کار گرفتن آواز و رقص و هر چه که اجازه دهد زن خود را در مقام یک شیء جنسی بنشانند نکته را روشن‌تر می‌کند. آیا رقص امروزه چیزی به جز نمایش گذاشتن جنسیت و جلب‌توجه بر اندام‌های جنسی چیز دیگری است؟ عدم اجازه ارائه چنین رقص و به تماشا نشستن آن و بالاتر از آن وجوب پوشش برای زنان، آنها را از نشستن و نشانده شدن در حصار و محدوده جنسیت نجات می‌دهد.

تنها از این طریق است که زن به مبارزه با این تصویری که از او ساخته، به او نموده و جلوی پای او نهاده‌اند، می‌تواند قد علم کند. این تصویری که در طول سالیان سال از زن ساخته و نفیض را برده‌اند یک راه مبارزه دارد و آن نشان دادن خود در موضع جنسیت است توسط زنان.

تنها راه جلوی روی زنان این است که با دستور کردن زیبایی خود جلوی این دید جامعه، فرهنگ ادبیات و هنر را از این که به آنها فقط به دلیل توانایی و جذابیت جنسی نگاه کند را بگیرد. به این ترتیب است که او می‌تواند به عنوان یک انسان با همه توانایی‌ها و دارایی‌های قابل رشد و قابل ارائه یک انسان ظاهر شود. زیبایی ظاهری زن که به میدان نمایش بیاید میلان را برای بهره‌وری جنسی مردان باز می‌کند. این همان سد بزرگ رشد و حضور زن است در نمایش استعدادها و توانایی‌های

انسانی خود. پوشش بانوان در اسلام شلاقی است بر پیکره تصویری که از زن شیء جنسی می‌سازد. در پایان جای یک سؤال در ارتباط با جوامع اسلامی و نه غربی باقی است. سؤال این است که در جوامع مسلمان که بنابراین است که ارزشها و معیارهای فرهنگی بر مبنای کتاب مذهبی خود، قرآن و سنت رسول گرامی اسلام باشد فرهنگ جامعه نسبت به زن تا چه حد بر مبنای اسلام و تا کجا بر مبنای فرهنگ غرب و مذهب تحریفی آن جامعه ساخته شده؟ آیا در جوامع اسلامی دیدگاه‌ها، توقعات و برداشته‌ها نسبت به زن و ارزش وجودی او بر مبنای دیدگاه مترقی و عدالت اسلامی است؟ آیا فرهنگ جاری جامعه‌های اسلامی در ارتباط با زن تا چه حد به قرآن که زن و مرد را «نقش واحد» می‌داند، نزدیک است و تا چه حد به فرهنگ غرب و یا سایر فرهنگ‌های غیراسلامی؟

در واقعیت زندگی در جوامع اسلامی توقع از یک زن چیست؟ در عمل او در چه مقامی نشسته است و تا چه حد؟ در این جوامع دیدگاه نسبت به زن بر چه مبنایی بنا شده و آداب و رسوم جامعه او را در چه مقامی نشانده است؟

منابع:

- ۱- تنظیم شده. FOLK FAIRYTALES. Mallett Martin & Karasek Barbara
- ۲- تنظیم شده. From INSTRUCTION MODELIGHT Demara patriola & Moyles Gordon
- ۳- تنظیم شده. RELIGION AND SEXISEM. Ruether Rosemary
- ۴- تألیف دانشگاه هاروارد لندن. FAIRY TALES and AFTER Sale Roger
- ۵- تألیف. VINTAGE FROM THE BEAST TO THE BLONDE. Warner Marima

